

این فصلنامه با مجوز وزارت علوم با رویکرد علمی - پژوهشی است.

بررسی تطبیقی نبرد پدر و پسر در دو افسانه ژرمنی و ایرانی «رستم و سهراب / هیلدبراند و هادوبراند»

سید مسعود سلامی*

پرستو پنجه شاهی**

چکیده

افسانه‌ها و حماسه‌های اسطوره‌ای با بن‌مایه نبرد پدر و پسر، از مضامین مهیج اقوام آریایی و انعکاسی از پیکار مجاز و حقیقت هستند. وجود سلسله شباهات بی‌شمار بین حماسه رستم و سهراب و سروده ژرمنی هیلدبراند، حیرت و توجه بسیاری از محققین شرق و غرب را طی دو قرن اخیر معطوف خویش ساخته است. جستار حاضر، تلاشی است تا از گذر بررسی تطبیقی این دو حماسه، شناخت بیشتری در زمینه ریشه‌یابی کهن‌الگوها، چگونگی راه‌یابی و تثبیت آنها در بین ملل خویشاوند و یا احتمال الگوپذیری آنها از یکدیگر حاصل شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

کلیدواژه‌ها: نبرد پدر و پسر، شاهنامه، فردوسی، سروده هیلدبراند، رستم و سهراب، اقوام آریایی، افسانه ژرمنی و ایرانی.

*. عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات تهران.

** دانش آموخته دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات تهران.

مقدمه

موضوع نبرد بین پدر و پسر و یا پیکار بین دو آشنای غریب بر اهل ادب و تاریخ ناآشنا نیست و در ادبیات بسیاری از ملل همچون ایرانیان، یونانی‌ها، اسلاوها، کلت‌ها، ژرمن‌ها، چینی‌ها، ساکنان جنوب دریای پاسیفیک و سرخپوستان آمریکای جنوبی به چشم می‌خورد. طغیان پسر علیه پدر و یا از پای درآوردن یکی از آنها به دست دیگری به هیچ عنوان امری طبیعی و یا مطابق با نهاد و سرشت انسانی نیست. تقریباً در فرهنگ تمامی اقوام و ملل نامبرده پدر از جایگاهی والا برخوردار است و دلسوزی و عشق پدران و اطاعت و حس وظیفه‌شناسی متقابل از جانب فرزند است که امری طبیعی و پسندیده به شمار می‌آید.

نبرد پدر و پسر که از مضامین مهیج اقوام آریایی است و پیش از هر چیز به شکل نزاع بر سر حکومت، جانشینی و یا حفظ شرافت رخ می‌نماید، ریشه در ادبیات باستان دارد و تحت تاثیر عوامل محیطی، خویشتن‌داری طرفین و قوانین اخلاقی حاکم بر جامعه به گونه‌های متفاوت رخ می‌نماید. نزاع بین دو همخون که پیامدهای آن خشم پدر بر فرزند و یا تمرد و عصیان پسر در برابر پدر خواهد بود. از جمله عوامل بروز چنین تنش‌هایی علاوه بر موارد فوق ظهور عقاید و افکار جدید و پایبندی هر یک از طرفین به قوانین و سنن کهن است که بعضاً بر پیوندهای خانوادگی ارجح شناخته می‌شوند و برای مثال در حماسه معروف هیلدبراند، سروده آلمانی که در قرن هشتم به رشته تحریر درآمده است، قانون شرافت جنگی بر پیوند خونی و خانوادگی غلبه کرده و هیلدبراند فرمانده بزرگ جنگی، تنها پسر خود را که شرافت ژرمنی پدر را به سخره گرفته آگاهانه به ضرب شمشیر از پای درمی‌آورد، اگرچه بر این واقعیت نیز آگاه است که با این عمل دودمان خود را منقرض می‌کند. حماسه رستم و سهراب شاهکار بی‌بدیل شاعر بزرگ ابوالقاسم فردوسی نیز نمونه دیگری از نبرد خونین پدر و پسر است که به علت شباهت‌های محتوایی بسیار با سروده هیلدبراند، محققین بسیاری را به تأمل و بررسی این دو اثر واداشته است. شباهت‌هایی که نه تنها در بن‌مایه دو اثر بلکه در جزئیات نیز به نحوی شگفت‌انگیز قابل توجه هستند.

شاهنامه اثر سترگ ملی

سروده‌های حماسی در ادبیات ایران از سابقه‌ای دیرین برخوردارند. در مکتوبات کهن یسنایی اوستا که تاریخ نگارش آنها به حدود پانصد سال پیش از میلاد مسیح بازمی‌گردد، نیز به حماسه‌های پهلوانی اشاراتی شده‌است. بی‌تردید شاهنامه با شصت و دو داستان، شامل ۹۹۰ فصل و بیش از پنجاه هزار بیت، بزرگترین کتاب ادبی حماسی در جهان است و این نگاشته حاضر (مختصر) نیز در راستای شناساندن آن بسیار ناچیز است. این منظومه حماسی، کتاب رزم، حماسه، میهن‌پرستی، صلح و دوستی، خرد و عدالت و عشق و هنر است و شاهنامه‌شناسان و محققین همواره بر آن بوده‌اند تا در بین ادبیات ملل سروده‌هایی را هم‌پای آن ساخته و مورد قیاس و بررسی قرار دهند. اگرچه وسعت اندیشه فردوسی شاهنامه را در مقامی بسیار بالاتر از سروده‌های مشابه قرار می‌دهد، گفت‌وگو و بررسی این آثار نیز به شناسایی هر چه بیشتر این اثر ارزشمند کمک می‌کند. آثاری همچون سروده‌های هومر، سرود نیلونگن آلمانی و یا سروده هیلدبراند که بیش از سایر آثار به محتوای این اثر تاریخی و هنری مشابهت دارد. (نقی پور، ۱۳۸۷: ۹۹)

شاهنامه نه تنها به کنکاش تاریخ ایران می‌پردازد، بلکه خواننده را از گذشته‌های دور به زمان حال سوق می‌دهد. پادشاهان و پهلوانان بزرگ یکی پس از دیگری پا به عرصه جهان می‌گذارند و از دنیا می‌روند، اما آنچه ماندنی است، تنها ایران است.

سروده هیلدبراند

منظومه هیلدبراند تنها حماسه ژرمنی است که برای اولین بار به زبان آلمانی کهن نگاشته شده و به همین دلیل از جایگاه و اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. فقدان مکتوباتی از این دست چنان در فضای ادبیات کهن آلمان بارز است که از نگاه اهل ادب این کشور، خلق و به جای ماندن این اثر بیشتر به یک معجزه شباهت دارد. گئورگ بئسک^۱، آلمانی‌پژوه

شهیر آلمانی در کتاب خود با عنوان "سروده هیلدبراند" ابراز می‌دارد: «سالم به جای مانده سروده هیلد براند که همچون تاج افتخار بر سر ادبیات ژرمنی می‌درخشد، بی‌شک معجزه‌ای شگفت‌آور و زیباست!» (بئسک، ۱۸۹۷: ۱)

دستنوشته‌ای که این سروده بخش واپسین آن را تشکیل می‌دهد در کتابخانه صومعه‌ای به نام "فولدا" کشف شده است. تمامی محققین اتفاق نظر دارند که زمان کتابت سروده هیلد براند به زمان احداث این صومعه یعنی سال ۷۴۴ میلادی باز می‌گردد که با کمک‌های مالی کارل کبیر کتابخانه این صومعه گسترش چشمگیری یافته بود. اگرچه کلیه کتابهای این کتابخانه ارزشمند در قرن هفدهم به طور کامل مفقود و به نواحی نامعلوم انتقال داده شدند. (هویزler، ۱۹۱۳: ۱۵)

در سال ۱۷۲۹ دیرین‌شناس شهیر آلمانی فون اکهارد^۱ این دستنوشته را در کتابخانه کاسل کشف کرد، اما از آنجائی که علاقه فرهیختگان قرن هجدهم بیشتر معطوف ادبیات باستان، فرانسه و انگلیس بود، این اثر چندان مورد توجه قرار نگرفت و تازه از سال ۱۸۰۰ میلادی بود که تحقیقاتی پیرامون این سروده آغاز شد، تحقیقاتی که تا امروز نیز کماکان ادامه دارد. دلیل مورد توجه واقع شدن آثار ادبی آلمان را پیش از هر چیز می‌توان تمایل و شیفتگی ادبیات دوران رمانتیک به آثار ژرمنی کهن دانست. قدیمی‌ترین نقد ادبی پیرامون این دستنوشته منسوب به برادران گریم است که به شیوه‌ای عملی این سروده را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند. این تحقیق اگرچه در زمان خود عملی منحصر بفرد و ارزشمند محسوب می‌شد، یاکوب و ویلهلم گریم نیز نتوانسته‌اند به تمامی ابهامات و سؤالات مطرح شده در مورد این سروده پاسخ دهند. ابهاماتی که تا به امروز نیز علی‌رغم تحقیقات بسیار در زمینه نگارش، سبک، ساختار زبانی، چگونگی خلق اثر و معنای آن به طور کل و جزء همچنان باقی است.

در پی مفقود شدن کتابهای صومعه فولدا در قرن ۱۷ تا سالیان بسیار اثری از سروده هیلدبراند به دست نیامد. تا سال ۱۹۴۵ که این دستنوشته در شهر بادویلدونگن^۲ آلمان، در

1. Von Ekhard

2. Bad Wildungen

مکانی که برخی از آثار ادبی برای محفوظ ماندن از آثار مخرب جنگ پنهان شده بود، یافته و به ایالات متحده انتقال داده شد. در سال ۱۹۵۰ این مکتوب باارزش که دیگر اثری از صفحه آخر آن به چشم نمی‌خورد و در یک کتابخانه شخصی در کالیفرنیا قرار داشت با پیگیری بخش فرهنگی سفارت آلمان پس از ۴ سال رایزنی بار دیگر به آلمان بازگردانده شد. از سرنوشت صفحه آخر این دستنوشته باارزش تا به امروز اطلاعی در دست نیست. (سلمر، ۱۹۵۵: ۱۲۲)

– ساختار زبانی

وجود سه تحریر متفاوت در این دستنوشته احتمال سه تاریخ متفاوت در خلق این اثر را تقویت می‌کند. بخش اول که قدیمی‌ترین قسمت کتاب را تشکیل می‌دهد، شامل پنجاه و آموزه‌های اخلاقی است که به خط رایج اقوام ایرلندی و انگلوساکسن یعنی اینسولار^۱ به رشته تحریر درآمده است. بخش دوم به خط کارولینگ و آخرین بخش که سروده هیلدبراند نیز جزئی از آن را تشکیل می‌دهد آمیزه‌ای از دو تحریر فوق است. با توجه به اینکه در زبان‌های گوتیک بر خلاف لانگوباردها از پسوند " براند" استفاده نمی‌شده است مکان شکل‌گیری و خلق این اثر را منسوب به شمال ایتالیا می‌دانند. برخی از محققین بر این باورند که سروده هیلدبراند در نیمه دوم قرن هشتم میلادی (۷۸۰ - ۷۷۰) توسط اقوام لانگوبارد به کشور پادشاهی بایرن و از آنجا به صومعه فولدا منتقل شده است. (لوفت، ۱۸۹۶: ۲۰)

همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد، از صفحه آخر سروده و به تبع آن از پایان داستان اطلاعی در دست نیست، از این رو نمی‌توان با قطعیت از پایانی تراژیک سخن به میان آورد. اگرچه با توجه به فضای دراماتیک حاکم بر داستان و نقطه اوج آن که جنگ تن به تن قهرمانان آن است، پیش‌بینی پایانی تلخ دور از ذهن به نظر نمی‌رسد: آغاز یک نبرد سخت تن به تن، دیالوگ‌های تلخ و آزاردهنده پسر، خشم بی‌اندازه پدر از لکه‌دار شدن شرافت

ژرمنی خود و نگرانی از به خطر افتادن شهرت فرمانده همیشه فاتح صحنه‌های نبرد می‌تواند پایانی تراژیک را رقم بزند. شاهد دیگر این پیش‌بینی، سروده دیگری به نام «مرثیه هیلد براند» است که به زبان باستانی ایرلند شمالی در قرن سیزده میلادی یافت شده است. در بند چهارم این مرثیه، هیلد براند از جنگ و رویارویی خونین با پسر و مرگ غم‌انگیز وی ناله و فغان می‌کند. در نمونه‌های اقتباس شده جدید این سروده، اگرچه پدر بر پسر غلبه می‌کند، هر دو در لحظه حساس همدیگر را می‌شناسند و از بروز فاجعه جلوگیری می‌شود. چنین آثاری آشکارا تحت تأثیر نبردهای شوالیه‌گری قرون وسطی شکل گرفته‌اند. شکل دیگری از این سروده که دست‌نوشته‌های آن به قرن ۱۵ تا ۱۷ میلادی تعلق دارند نیز پایانی آشتی‌جویانه را رقم می‌زنند: درست در میان صحنه کارزار، پسر پدر را می‌شناسد، یکدیگر را در آغوش می‌گیرند و داستان با بوسه پدر بر پیشانی فرزند و جمله «پروردگار را سپاس که هر دوی ما سالم هستیم» به پایان می‌رسد. این اقتباس صلح‌جویانه بعدها از آلمان به کشورهای اسکاندیناوی نیز راه یافت و با تغییراتی در پایان داستان سینه به سینه نقل شد. مفسران و محققین در پی مطابقت این متون با سروده‌های کهن ژرمنی پایانی تراژیک را منطقی‌تر می‌دانند. هیلدبراند تنها پسر خود را به قتل می‌رساند و به این تریب دودمان خود را نیز نابود می‌سازد.

– ساختار زیربنایی

هويزلر^۱، ادیب و زبان‌شناس آلمانی در کتاب «ادبیات کهن ژرمن» آورده است: «یک حماسه ژرمنی، عناصر حقیقی را در قالبی جدید خلق می‌کند. بن‌مایه‌های اصلی بر مبنای فردیت و زندگی شخصی قهرمانان شکل گرفته و با جنگ، شیوه حکمرانی، سرنوشت و عقاید مرسوم پیوند می‌خورد.» (هويزلر، ۱۹۱۵: ۱۶۲)

در سروده هیلدبراند نیز عناصر حقیقی داستان بر اساس سرگذشت دو انسان که ناگزیر

1. Heusler

به نبرد ویرانگر هستند، به ترتیب زیر تقسیم‌بندی می‌شوند:

الف) زیربنای تاریخی

ب) بخش جنگی، نبرد پدر و پسر

الف - زیربنای تاریخی: مهم‌ترین شواهد تاریخی موجود در این سروده را می‌توان در

ابیات ۱۷ و ۱۸ مشاهده کرد:

Dat Hiltibrant haetti min fater : ih heittu Hadubrant.

Forn her ostar giweit , floh her Otachres nid,

(سروده هیلدبراند، بیت ۱۷، ۱۸)

نام من هادوبراند است و پدرم هیلدبراند نام دارد

که سال‌ها پیش از خشم و دشمنی اداوآکر به شرق گریخت...

هسته تاریخی داستان با توجه به شخصیت‌های ذکر شده در ابیات بالا به قرن پنجم

میلادی باز می‌گردد که اداکر (اتاخر)^۱ علیه تئودریک کبیر (دیتریش)^۲ و فرمانده دلاور او

هیلدبراند می‌جنگد. اداکر سپهسالاری ژرمنی بود که در سال ۴۳۰ میلادی متولد شد و

در پی دلاوری‌های بسیار، آخرین امپراتور روم غربی، رومولوس آگوستولوس^۳ را در سال

۴۷۶ سرنگون کرد. پس از این واقعه اداکر از طرف سنای روم و پاپ به رسمیت شناخته شد

و مورد حمایت قرار گرفت. سروده هیلدبراند اولین گواه رسمی این دشمنی تاریخی است.

این حقیقت که دیتریش و اداکر دشمنان سرسخت یکدیگر بوده‌اند و هیلدبراند و دیتریش

برای دوری از خشم و انتقام‌جویی وی ناگزیر به جلای وطن گشتند، کاملاً منطبق با شواهد

تاریخی است. اگرچه در هیچ قسمت از این سروده مستقیماً به دشمنی دیتریش و اداکر

اشاره‌ای نشده است و رابطه خصمانه آنها نقشی در روند این حماسه ایفا نمی‌نماید.

از مصرع ۱۸ می‌توان چنین فرض کرد که صحنه کارزار شمال ایتالیا، قلمرو گوت‌های

شرقی ولانگوباردها^۴ بوده است که هیلدبراند و دیتریش به همراهی بازمانده سپاه خود از آن

1. Odoaker

3. Romulus Augustulus

2. Detrich (Theoderich)

4. Langobarden

مسیر به سمت شرق و قلمرو هون ها^۱ گریخته‌اند.

در مصرع ۳۵ این سروده نیز از فرمانده لشکر هون (tru thin Huneo) نام برده می‌شود که منظور از این فرد آتیلا^۲ فرمانروای خونخوار تاریخی است. هدیه پادشاه هون (Wuntane bauga) مصرع ۳۳، نشانگر روابط دوستانه او با دیتیریش و هیلدبراند است. شاعر و یا شعرای این سروده در مورد دیتیریش و سرنوشت وی سکوت اختیار کرده‌اند و تمامی توجه و علاقه آنها به هیلدبراند، فرزند وی هادوبراند و جنگ روحی متعاقب این رویارویی معطوف و متمرکز شده است. فرانتس کاوفمان^۳، مردم‌شناس و تاریخ‌نگار آلمانی، در کتاب «سروده هیلدبراند از زاویه مردم‌شناسی» هیلدبراند را شخصیتی مستقل می‌داند که سرگذشت وی هیچ گونه ارتباطی با دیتیریش ندارد. بنابر نظر کاوفمان، هیلدبراند و شخصیت افسانه‌ای او اقتباسی از فرمانده تاریخی گوت‌های شرقی «گن زیموند» است که سال‌ها بعد در قالبی جدید خلق شده‌است. هیلدبراند به عنوان یک فرمانده هون همراه با سپاه خود قصد عزیمت به وطن را دارد، اما سپاهیان مرزی اداکر که همگی از اهالی گوت شرقی هستند، در خط مرزی راه وی را سد می‌کنند و مانع ورود او به خاک وطن می‌شوند. بدین ترتیب هادوبراند به عنوان فرمانده سپاه مرزی رو در روی پدر خود قرار می‌گیرد. در مورد جزئیات این رویداد کاملاً به اختصار اشاره شده است و همین امر گویای این حقیقت است که شاعر یقین داشته مخاطبین و شنوندگان این سرود با کلیات داستان آشنایی کامل دارند و به همین دلیل تنها به اشاره‌ای مختصر پیرامون مکان حادثه و جزئیات آن بسنده نموده است. (ویلهم گریم، ۱۸۲۹: ۹۹)

فرانتس کاوفمان تأکید می‌کند که ذکر نام دیتیریش تنها زمانی در این سروده اهمیت می‌یابد که بیانگر ارتباط وی با هیلدبراند است. از این رو چنین نتیجه گرفته می‌شود که در سروده هیلدبراند داستان تبعید دیتیریش و یا بازگشت وی با سپاه هون اهمیتی ندارد، بلکه اساساً افسانه تبعید هیلدبراند مورد علاقه و توجه بوده است. علاوه بر این مطلب با استناد به مصرعی که هادوبراند به وصف شخصیت پدر خود می‌پردازد و از وی به عنوان

1. Hunne

2. Attila

3. Franz Kaufmann

برترین جنگجوی سرزمین یاد می‌کند، به دشواری می‌توان پذیرفت که هیلدبراند زیردست و خدمتگزار دیتیش بوده است. تحقیقات اخیر بر این واقعیت تاکید می‌کنند که سروده‌های حماسی کهن با پهلوانان داستان و بخش عمده سروده مطابقت بسیار دارند. این افسانه کهن از چنان گستردگی در مغرب زمین برخوردار بوده است که می‌توان به جرأت ادعا کرد غالب سروده‌های حماسی موسوم به دیتیش که در قرون بعد رواج یافته‌اند، ملهم از آن هستند. (فان در کولک، ۱۹۶۷: ۶۷-۶۶)

اکنون این سوال قابل طرح است که آیا در پس چهره حماسی هیلد براند حقیقتاً شخصیتی تاریخی نهفته و یا این داستان صرفاً اقتباسی از افسانه‌ای اسطوره‌ای است؟
نه در افسانه‌های مشهور ایرلندی موسوم به "افسانه‌های ادا" و نه در ادبیات اقوام انگلوساکسن و تاریخ گوت‌ها^۲ نمی‌توان به پاسخ قانع‌کننده‌ای جهت یک پیشینه تاریخی مستند در ورای این چهره حماسی دست یافت. اگرچه برادران گریم بر این باورند که تنها به علت فقدان منابع مکتوب باستانی امکان نگارش و ثبت ماهیت تاریخی این داستان امکان‌پذیر نبوده است.

علی‌رغم تلاش‌های بسیار برای ریشه‌یابی مشترک بین این پهلوان اسطوره‌ای با اقوام مذکور نه تنها نتیجه قابل قبولی حاصل نشد، بلکه تشابهات موازی بن‌مایه این حماسه با ادبیات سایر ملل این فرضیه را بیش از پیش قوت می‌بخشد که سرمنشأ مشترک، در مکانی دیگر قابل جستجو و بررسی است. برای مثال تشابه بین این سروده با برخی مرثیه‌های روسی، افسانه‌های نورژی و یا کلتی کاملاً محرز است. یوهان لودویگ اولاند^۳ (-۱۸۶۲) (۱۷۸۷) بین سروده هیلدبراند و ادبیات ایران باستان، تقارنی بیش از حد یافته است. وی در کتاب "گذری بر تاریخ شعر و افسانه" اظهار می‌دارد: «شباهت بی‌اندازه نه فقط در کلیات و یا بن‌مایه هر دو داستان، بلکه در جزئیات نیز کاملاً محسوس است. پایان تراژیک

1. Edda
3. Juhan Ludwig Uhland

2. Goten / Angelosachsen

و حزن‌انگیز این داستان در افسانه‌های پارسی و گلی^۱ می‌تواند بیانگر قدمت بیشتر این افسانه‌ها باشد.» (اولاند، ۱۸۶۵: ۱۶۷)

علی‌رغم شباهت‌های بسیار بین این سروده با بسیاری از افسانه‌های ملل، تسلسل جزئیات در چهار افسانه یونانی، روسی، ایرلندی و پارسی بیش از همه به این سروده نزدیک به نظر می‌رسد.

الف) افسانه یونانی:

در این افسانه تلگونوس^۲، فرزند ادیسه، در پی یافتن پدر به جزیره اتیکا^۳ می‌رسد، اما مسیر را گم می‌کند. ادیسه که فرزند خود را نمی‌شناسد مانع ورود او می‌شود. بدین ترتیب جنگی خونین آغاز می‌شود و در انتها تلگونوس، پدر را با خنجر زهرآلود از پای درمی‌آورد. در این داستان نیز موضوع جستجوی پدر و نبرد بین پدر و پسر وجود دارد، اما بر خلاف سایر افسانه‌های مشابه، پسر است که پدر را به قتل می‌رساند. (کولک، ۱۹۶۷: ۷۹)

ب) افسانه روسی:

حماسه‌های ملی روسی که با عنوان «بیلی نا»^۴ شهرت یافته‌اند، هر یک شامل ۳۰۰ الی ۴۰۰ بیت هستند و بیش از همه بین اقوام شمال غربی روسیه پراکنده‌اند. وجه اشتراک تمامی این افسانه‌ها، دربار ولادیمیر مقدس (۱۰۱۵ وفات) در کی‌یف و شرح ماجراجویی‌های شاهزادگان به ویژه «ایلیا»^۵ و نبرد وی با پسر خود است. از این داستان روایات گوناگونی در دست است. ایلیا و چندین پهلوان دیگر وظیفه نگرهبانی از مرز را بر عهده دارند که در این زمان سوارکاری جوان قصد عبور از مرز می‌کند. پس از اینکه یکی از پهلوانان دلیر در

۱. یکی از زبان‌های کلتی که امروزه نیز در بخش‌هایی از کشور اسکاتلند از جمله گلاسکو کماکان رایج است.

1. Telegonos
4. Bylina

3. Ithaka
5. Ilja

نبرد با این جوان از پای درمی‌آید، ایلیا به مقابله وی می‌شتابد. جوان از قدرت کم‌نظیر ایلیا شگفت‌زده می‌شود. از چگونگی آغاز نبرد و روند آن روایات متفاوتی در دست است. در سروده‌های بسیار کهن، نبرد سه روز تمام با شمشیر، گرز و زوبین ادامه می‌یابد. در پایان هر دو با دستان خالی کشتی می‌گیرند. ایلیا حمله می‌کند، اما جوان ناشناس وی را بر زمین می‌اندازد، روی سینه او می‌نشیند و قصد هلاکتش را دارد. ولی ایلیا پروردگار را به یاری می‌طلبد و قدرتش دو برابر می‌شود. بدین ترتیب بر جوان غلبه می‌کند و زره‌اش را می‌درد تا سینه‌اش را بشکافد. در برخی از روایات صلیبی روی سینه جوان می‌بیند و در برخی حلقه‌ای در دست راست وی که زمانی به ایلیا تعلق داشته است، بدین ترتیب نام و نشان دشمن جوان را جويا می‌شود و پس از سه بار تکرار این سوال جوان هویت خود را فاش می‌کند. ایلیا پسرش سوکول نیچک^۱ را می‌شناسد و در آغوش می‌گیرد. سپس راز تولد او را فاش می‌کند. سوکول نیچک نزد مادر می‌رود، او را می‌کشد و برای انتقام از پدر و رسوایی گذشته به سوی ایلیا باز می‌گردد. وی پدر را در حالی که به خواب عمیقی فرو رفته می‌یابد و با نیزه قصد هلاکتش را می‌کند، اما نیزه به صلیب گردن او برخورد می‌کند، از خواب می‌پرد و سوکول نیچک را با یک ضربه شمشیر به دو نیم می‌کند. (کولک، ۱۹۶۷: ۸۰)

ج) افسانه ایرلندی:

قدمت حماسه "کوچولاین و کُن لای"^۲ به حدود سال ۱۱۰۰ میلادی باز می‌گردد. کوچولاین پهلوان نامدار ایرلندی است که در قرن ۷ و ۸ میلادی، سوژه نبرد پدر و پسر به حماسه دلآوری‌های وی افزوده شده است، زیرا طبق افسانه‌های کهن کوچولاین در جوانی کشته می‌شود و چنین نبردی دور از واقعیت به نظر می‌رسد. کوچولاین پهلوان ایرلندی نزد پادشاه می‌رود تا شیوه اسلحه‌سازی بیاموزد. آفه^۳

1. Sokolniček
3. Affe

2. CūChulainn und Conlai

خواهر پادشاه دلباختهٔ این پهلوان ایرلندی می‌شود و عشق خود را به او ابراز می‌دارد. هنگام بازگشت، کوچولایین حلقه‌ای به آفه می‌دهد تا اگر از وی صاحب فرزند پسری شد، به عنوان نشان برای شناسایی پدر استفاده کند. با این توصیه که هر زمان حلقه به اندازه انگشت او شد برای یافتن پدر عازم ایرلند شود، هرگز نام خود را فاش نکند، در پی فریب کسی نباشد و از جنگ تن به تن احتراز کند. در هفت سالگی پسرک که مانند صد مرد جنگی توانایی رزمی داشت در پی پدر رهسپار ایرلند می‌شود تا به سرزمین پادشاه اولستر^۱ می‌رسد. از آنجا که جوان از افشای نام، خودداری می‌کند، پادشاه دو پهلوان نامی را برای جنگ با وی گسیل می‌دارد. چون هر دو پهلوان مفتضح و شکست خورده باز می‌گردند، کوچولایین برای مقابله با این دشمن ناشناس به صحنه کارزار می‌شتابد. کونلای این بار نیز هویت خود را فاش نمی‌سازد و جنگی در سه مرحله صورت می‌گیرد. با شمشیر، کُستی و جنگ در آب. کونلای موفق می‌شود که دو بار کوچولایین را در آب فرو ببرد. در افسانه‌های کهن به اختصار آمده است که در این هنگام کوچولایین از نيزه‌ای جادویی استفاده می‌کند که تنها خود راز استفاده از آن را می‌داند. سپس جوان نیمه‌جان را به ساحل می‌آورد. در اینجا هیچ اشاره‌ای به حلقه شناسایی نمی‌شود. به ناگاه پدر درمی‌یابد که این جوان در حال احتضار فرزند خود او است. چگونگی این مطلب نکتهٔ ابهام ماجرا است. داستان با شیون و سوگواری پدر پایان می‌یابد. (کولک، ۱۹۶۷: ۸۱)

(د) افسانهٔ پارسی:

حماسهٔ رستم و سهراب بخشی از شاهنامه، اثر جهانی و ارزشمند ابوالقاسم فردوسی و بازگوکنندهٔ تاریخ قلمروی گسترده ایران از آغاز تا زمان فتح آن به دست اعراب است. رستم، پهلوان نامدار ایرانی در پی تعقیب شکار به حوالی سمنگان می‌رسد و دزدیده شدن اسب او، رخس، سرآغاز مرادوهٔ وی با پادشاه سمنگان می‌شود. تهمینه، دختر پادشاه به او دل می‌بازد

1. Olster

و رستم با کسب اجازه پدر با تهمینه پیوند زناشویی می‌بندد. رستم هنگام بازگشت به وطن، نشانه‌ای را برای فرزند احتمالی‌اش به تهمینه می‌سپارد. این فرزند پسری به نام سهراب است که در ده سالگی هیچ‌کس را یارای برابری و مبارزه با وی نیست. سهراب پس از آگاهی از هویت پدر با یادگار وی بر بازو و سپاهی عظیم رهسپار ایران می‌شود تا رستم را بیابد و بر تخت پادشاهی بنشانند. پادشاه ایران که خصم را قدرتمند می‌بیند از رستم طلب یاری می‌کند و بدین ترتیب جنگی در می‌گیرد که پدر و پسر بی آنکه یکدیگر را بشناسند رویاروی هم قرار می‌گیرند. سهراب با نشانه‌هایی که در خصم قوی پنجه می‌بیند با این احتمال که شاید رستم را یافته باشد، جویای نام او می‌شود، اما رستم هویت خود را فاش نمی‌کند. جنگ آغاز می‌شود. ابتدا با نیزه، سپس با شمشیر و گرز. پس از استراحتی کوتاه با یکدیگر کشتی می‌گیرند، اما هیچ یک را یارای تفوق بر دیگری نیست. روز دوم سهراب موفق می‌شود رستم را بر زمین بیندازد، اما زمانی که قصد جدا کردن سر وی را از بدن دارد، رستم نیرنگی به کار می‌بندد و سهراب را قانع می‌کند که یک پهلوان تنها زمانی اجازه قتل حریف را دارد که او را دو بار به زمین زده باشد و بدین ترتیب از مرگ حتمی نجات می‌یابد، سپس در نیمه‌های شب دست به دعا برمی‌دارد و از پروردگار تقاضا می‌کند تا نیروی فوق بشری‌اش را که از وی بازستانده بود، باردیگر به او عطا کند. روز سوم جنگ نهایی آغاز می‌شود و این بار رستم است که بر سهراب غلبه می‌کند و سینه‌اش را می‌درد. سهراب در واپسین لحظات زندگی دشمن پیروز را به قهر و انتقام پدر خویش، رستم پیلتن تهدید می‌کند. رستم با دیدن نشان خود بر بازوی سهراب، با این حقیقت تلخ روبرو می‌شود که فرزند خود را به قتل رسانده‌است. سهراب جان می‌سپارد و پدر فغان و شیون سر می‌دهد. (شاهنامه فردوسی، ج ۲: ۱-۱۰۵۵)

– مقایسه تطبیقی دو اثر پارسی و ژرمنی

در بررسی چند اثر فوق، به ویژه دو اثر رستم و سهراب و هیلدبراند و هادوبراند سلسله

شباهت‌های زیر قابل تأمل است:

- ۱- در پی آشنایی پدر در سرزمینی بیگانه با یک زن که غالباً او است که عشق خود را عرضه می‌دارد، پسری متولد می‌شود. در اکثر موارد این زن از ماهیتی کم‌نظیر و حتی فرازمینی برخوردار است.
 - ۲- پدر، مادر را ترک می‌کند، اما نشانه‌ای را به یادگار می‌گذارد تا پسری که متولد می‌شود با کمک آن پدر را بیابد.
 - ۳- پسر به گونه‌ای غیرعادی قدرتمند است و به جستجوی پدر می‌پردازد.
 - ۴- به پسر هشدار داده شده است که نام خود را فاش نکند. خودداری او از افشای هویت منجر به بروز جنگی خانمانسوز می‌شود. ریشه امتناع از این افشای هویت را می‌توان در برخی از موارد به تولد خارج از عرف کودک نسبت داد.
 - ۵- پدر و پسر یکدیگر را بین دو سپاه جنگی و یا در خط مرزی ملاقات می‌کنند و سپاهی مجهز آنها را همراهی می‌کند.
 - ۶- دشمنان متخاصم یکدیگر را نمی‌شناسند.
 - ۷- جنگ طی چند مرحله رخ می‌دهد و با سلاح‌های گوناگون انجام می‌شود. در مرحله اول همواره پسر است که پیروز میدان می‌شود.
 - ۸- پدر موفق می‌شود با بکار بستن نیرنگی خاص بر پسر غلبه کند.
 - ۹- پسر مغلوب می‌شود، پدر زمانی او را می‌شناسد و یا نشان همراه وی را می‌بیند که دیگر خیلی دیر شده است.
- هسته اصلی داستان به یادگار گذاشتن یک نشانه از جانب پدر، برخورد خصمانه و رویارویی با یکدیگر و روند تراژیک آن است. اگرچه در سلسله ویژگی‌های فوق شباهت بسیاری مشاهده می‌شود، اما اختلافات زیر نیز قابل توجه است:
- ۱- در داستان هیلدبراند سخنی از زناشویی قانونی و تولد یک کودک مطابق با عرف جامعه و زمان برده نشده است.

۲- خلاف رستم، هیلدبراند ناچار به جلای وطن و ترک خانواده است. او مربی وفادار و استاد هنرهای رزمی است که تحت هیچ شرایطی فرمانروای خود را تنها نمی‌گذارد. چهارچوب تاریخی افسانه‌های دیترایش نیز مؤید این مطلب است.

۳- نشانه یادگاری در سروده هیلدبراند هیچ نقشی در روند داستان ایفا نمی‌کند، چرا که هادوبراند در همان ابتدای جنگ خود را معرفی می‌کند و نام پدر را نیز ذکر می‌کند. در حقیقت شاعر با معرفی هادوبراند به پدر، تراژدی را حزن‌انگیزتر می‌کند. پدر با اطلاع از هویت دشمن به ناچار، اما آگاهانه او را از پای درمی‌آورد.

۴- سوژه جستجوی پدر در سروده هیلدبراند با حماسه رستم و سهراب کاملاً در تضاد است: در سروده ژرمنی این پدر است که پس از سی سال عزم بازگشت به وطن را نموده است.

۵- اگرچه پرسش نام خصم و کنیه او سنت دیرینه ادبیات جنگی در قرون وسطی است، این بار هیلدبراند است که نام و کنیه دشمن جوان را می‌پرسد، و هادوبراند بی‌پروا نام خود را بر زبان می‌آورد.

۶- همانند داستان رستم و سهراب، هیلدبراند نیز قصد دارد تا با اهدای پیشکش از در صلح و دوستی برآید، اما استفاده از مکر و حيله و یا توسل به نیروهای فوق‌انسانی در این داستان جایی ندارند، اگر چه توسل به حيله‌های جنگی در دیدگاه اخلاقی ژرمنی نیز امری نکوهیده نبوده است.

۷- سوژه دیر شناختن فرزند در سروده هیلدبراند جایی ندارد و نقش خاصی ایفا نمی‌کند.

۸- زبان این حماسه بر خلاف شاهنامه بسیار موجز و عاری از تکلف است و اغراق در جنگاوری به چشم نمی‌خورد.

- ریشه‌یابی پیوندهای احتمالی دو حماسه:

بررسی شباهت‌های بسیار در سروده ژرمنی و ایرانی این سوال را مطرح می‌کند که آیا

این امکان وجود دارد که یکی از این دو حماسه برگرفته از دیگری باشد؟ و اگر چنین است کدامیک منشأ اصلی سایر سروده‌ها است؟ طبق نظریه لودویک اولاند^۱، پذیرش این مطلب که پدر و پسر آگاهانه و تنها به دلیل نفرت از یکدیگر رویاروی هم قرار گیرند و یا دست به خون دیگری بیالایند، امری غیر عقلانی و خلاف طبیعت و سرشت انسانی است که برای تحقق افسانه‌ای پیرامون آن تنها دو فرضیه قابل بررسی است:

۱- خویشاوندی زبانی

۲- شکل‌گیری و خلق بن‌مایه فوق در بین ملل مختلف اما با شرایط فرهنگی و اجتماعی مشابه، بدون هیچ‌گونه تأثیرپذیری از یکدیگر.

هر دو نظریه فوق در بین محققین طرفداران بسیاری یافته است. طرفداران فرضیه دوم بر این باورند که خلق بن‌مایه نبرد بین پدر و پسر با توجه به روح انسانی مشترک می‌تواند در بین ملل مختلف، و دارای شرایط فرهنگی و اجتماعی یکسان، بدون اقتباس از یکدیگر شکل بگیرد. این تشابهات زاینده شرایط جنگی و زندگی آمیخته به جنگ سلحشورانی بوده است که ناگزیر به ترک خانه و خانواده بوده‌اند. به این ترتیب امکان رویارویی پدر و پسر بی‌اطلاع از هویت یکدیگر امری واقع و قابل پذیرش به نظر می‌رسد که می‌تواند در بین اقوام مختلف به شکل حقیقی و به دور از شنیده‌ها و به تبع آن الگوپذیری و اقتباس شکل بگیرد.

غالب محققین دسته اول نیز به این نتیجه دست یافته‌اند که سرمنشأ سروده هیلدبراند و یا حماسه‌های مشابه پارسی، ایرلندی و یا روسی یک افسانه آریایی است که زاینده نگرشی اسطوره‌ای است. این نوع نگرش خاص در بین تمامی اقوام هندوژرمنی وجود داشته است که پس از فروپاشی انسجام اولیه و شاخه شاخه شدن اقوام، سروده‌ها و افسانه‌ها کماکان حفظ و سینه به سینه نقل شده‌اند. (کلله، ۱۸۹۲: ۸۲)

اگرچه چگونگی احتمال خلق یک حماسه از دل این سروده‌ها همچنان یک نقطه ابهام است، گئورگ بتاسک در کتاب «خویشاوندی هند و ژرمنی در سروده هیلدبراند» به مقایسه

نبرد پدر و پسر در این سروده با حماسه‌های مشابه پارسی، روسی و ایرلندی می‌پردازد و به این نتیجه می‌رسد که حماسه پارسی با در نظر گرفتن برخی شخصیت‌های تاریخی آن مانند سام و یاگرشاسب که در کتب مذهبی قدیم همچون خداینامه و یا اوستا نیز بدانها اشاره شده است، در مقایسه با آثار مشابه از قدمت بسیار بیشتری برخوردار است. وی شکل‌گیری حماسه روسی را نیز مرهون ارتباط منطقه قزاقستان قدیم با ایران و الگوپذیری از حماسه پارسی رستم و سهراب می‌داند.^۱ در هر دو افسانه روسی و پارسی جنگی سه روزه، مغلوب شدن پدر در مرحله اول و قدرت دوباره وی از طریق دعا و نیایش به چشم می‌خورد. این حقیقت که ایران و روسیه دو کشور همسایه هستند، امکان اقتباس از حماسه پارسی را به خوبی توجیه می‌کند.

تحقیقات گسترده در زمینه فوق ثابت می‌کنند که حماسه رستم و سهراب در بین اقوام کرد و ارمنه نیز کاملاً شناخته شده بوده است. اما در مورد چگونگی انتقال و گسترش آن در بین اقوام ژرمنی غرب اروپا می‌توان گفت که در قرن ۴ میلادی بخش وسیعی از ایرلند پیرو مذهب مسیحیت بوده که به همین علت نیز ارتباط نزدیکی با ایتالیا داشته است.

طبق نظریه فان در لیز^۲ بن‌مایه اسطوره‌ای نبرد پدر و پسر راهی طولانی و دشوار را سینه به سینه از میان اقوام گُرد و ارمنه تا بیزانس و از آنجا تا شرق ایتالیا پیموده و از آنجا احتمالاً توسط شاعری لانگوبارد که با سروده‌های تاریخی دیتیش کبیر و هیلد براند آشنایی کافی داشته است در هم آمیخته شده و در قالب جدید «سروده هیلد براند» خلق شده است. سپس توسط راهبان و روحانیون مسیحی از ایتالیا با بایرن و از آنجا به صومعه فولدا منتقل شده است. (کولک، ۱۹۶۷: ۹۵)

تغییرات ظاهری حماسه پارسی در این مسیر فرضی کاملاً منطقی و قابل توجیه به نظر می‌رسد، چرا که افسانه‌ها و حماسه‌هایی با بن‌مایه اسطوره‌ای در باطن خود با شواهد تاریخی و ایده‌آل‌های اخلاقی یک ملت ارتباط مستقیم دارد و انتقال و پراکندگی آن در بین ملل و

اقوام دیگر به شکل ثابت و بدون تغییر و دگرگونی امکان‌پذیر نیست.

نتیجه

با بررسی دو سرودهٔ پارسی و ژرمنی می‌توان بدین نتیجه دست یافت که هر چند بن‌مایهٔ نبرد بین پدر و پسر با توجه به افکار، احساس و شرایط فرهنگی و اجتماعی انسانی مشترک می‌تواند در بین ملل مختلف، بی‌هیچ گونهٔ اقتباسی از یکدیگر شکل بگیرد، اما بررسی شباهت بسیار این دو سرودهٔ چه در جزئیات و چه در کلیات، ثابت می‌کند که بن‌مایهٔ هر دو، افسانه‌ای آریایی ایرانی با نگرشی اسطوره‌ای است که مسیری تاریخی و بس دشوار را پشت سر نهاده و با تأثر از شواهد تاریخی و ایده‌آل‌های اخلاقی ملل واقوام خویشاوند در قالبی جدید، اما آشنا یک بار دیگر خلق شده است.

تحقیق فوق‌تلاشی بود در جهت تقویت درک و شناخت ادبی دو سرودهٔ ایرانی و ژرمنی و آشنایی با قلمرو تاریخی برخی از کهن‌الگوها و چگونگی راه‌یابی، تثبیت و جاودانگی آنها در بین اقوام خویشاوند. آثاری که به علت درجهٔ قرابت خود و در برداشتن عناصر وجودی خاص، نوعی از واقعیت ذاتی انسان را به تصویر می‌کشند که واکنش خوانندگان در برابر آن غالباً مشابه است و طنین و لرزشی همدلانه را در اعماق وجود ایجاد می‌کنند.

کتابنامه

- حسینی کازرونی، سید احمد. ۱۳۸۸. *درآمدی بر ادبیات تطبیقی غیر جدّ*. جیرفت، فصلنامهٔ مطالعات ادبیات تطبیقی، سال سوم
- فردوسی، ابولقاسم. ۱۳۸۹. *شاهنامه چاپ مسکو*. تهران: نشر کتاب آبان
- نقی پور، علی اکبر. ۱۳۸۷. *شاهنامه*. تهران: نشر آنزان
- آموزگار، ژاله. ۱۳۸۴. *تاریخ اساطیری ایران*. تهران: نشر ذره
- گرین ویلفرد - مورگان، لی - ویلینگهم، جان. ۱۳۸۵. *مبانی نقد ادبی*. ترجمهٔ فرزانه طاهری. تهران: نشر نیلوفر.

مشایخی، منصوره. ۱۳۸۸. *ارتباط خرد و شادی در شاهنامه و مطابقت آن با چند شاعر فارسی و عربی*. جیرفت، فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی، سال سوم.

Jürgen Ehler. 1995. *Die Natur in der Bildersprache des Šāhnāme*. In der Reihe :Beiträge zur Iranistik ,Bd ,16 .Wiesbaden.

G .Baesecke .1950 *Vor -und Frühgeschichte des deutschen Schrifttums II*, Hall.

H .Pong .1913 .*Das Hildebrandslied* ,Überlieferung und Lautstand im Rahmen der althochdeutschen Literatur ,Marburg.

Luft,W .1963 .*Die Entwicklung des Dialogs im Alten Hildebrandslied*. Berlin.

Selmer,C. .1955 .*Wie Ich das Hildebrandslied in Amerika wieder fand*. Wirkendes Wort. S122.

Van der Kolk.1996. *Das Hildebrandslied*. Amesterdam.

Kelle, Joh. 1892. *Geschichte der dt. Literatur*.